### اشاره

بحث ما در رابطه با روایاتی بود که برای حجیت فتوا مورد استدلال قرار گرفته بود.

طایفه اول از این روایات اخباری بود که ائمه کسانی از اصحاب را مأمور به افتاء کرده بودند؛ مانند ابان ابن تغلب، معاذ ابن مسلم نحوی و امثال اینها.

در این روایات تقریب استدلال را دو وجه بیان کردیم و بعد به مناقشاتی که در استدلال به این روایات برای حجیت فتوا وجود داشت، پرداختیم.

مناقشه اول و دوم ملاحظه شد که البته با نوعی از تردید بین مستدل و مناقش از آن عبور کردیم تا در جمع بندی به عنوان نکته‌ای به آن بپردازیم.

### مناقشه سوم

مناقشه سوم دارای دو مقدمه است:

**مقدمه اول:** معنا و مفهوم افتاء، اظهار حق و تبیین واقع در هر مسأله‌ای است.

**مقدمه دوم:** وقتی که ابانه از واقع و اظهار حق مفهوم افتاء باشد، نمی‌توان از آن حجیت تعبّدی را استخراج کرد.

این مسأله شبیه ادله‌ای است که در آنها گفته شده که حق را بگویید و کتمان نکنید و حق را اظهار کنید. ادله‌ای که می‌گوید کتمان واقع نکرده و حق را اظهار کنید، مفید برای حجیت فتوا نیست؛ واقع باید برای طرف مقابل معلوم شود، اگر آن شخص علم و اطمینان به واقع پیدا کرد فبها و نعم المطلوب و الا برای او حجیتی ندارد.

#### توضیح بیشتر مسأله

ما ادله زیادی داریم که در اخبار و ادله ارشاد جاهل بسیاری از اینها در آنجا مورد بحث قرار گرفته است. «قل الحق» و یا «لا تکتم الحق» این مضمون در آیات و روایات بسیار زیادی آمده است. سؤال اینجاست که آیا کسی می‌تواند به اینها برای حجیت فتوا تمسک کند؟ خیر کسی تمسک نکرده چرا که این روایات و آیاتی که گفته‌اند حق را بگویید و واقع را کتمان نکنید به این معنا است که شما آنچه را که حق می‌دانید می‌گویید، ولی متعلق اینها واقع و حق است. وظیفه شما این است که از منظر خود حق و واقع را بیان کنید و وظیفه شنونده هم این است که اگر این را حق می‌داند عمل کند.

و اما مناقشه سوم در استدلال به این روایات هم همین است. به طوری که می‌گوید این روایاتی که در آنها افتاء آمده است، مانند همان روایات اظهار حق و عدم کتمان حق است. چرا که افتاء در واقع به همان معنای بیان واقع و بیان حق در مسأله است.

در این مناقشه سوم، این نکته حائز اهمیت است که آیا افتاء همان معنای بیان واقع را دارد و یا این مفهوم با مفهوم اظهر الحق و قل الحق و اینها تفاوتی دارد.

**معانی افتاء**

در اینجا باید به مفهوم افتاء دقت کرد که به دو صورت می‌توان افتاء را معنا کرد:

1. افتاء با بیّن الحق، اظهر الحق یا قل الحق هیچ تفاوتی ندارد و در این صورت «أفتی النّاس» اینگونه معنا می‌شود که آن را بیان کن و شبیه همان ادله‌ای است که گفته شده "کتمان واقع نکنید".

2. معنای دیگری که در افتاء وجود دارد که شاید این معنا اظهر باشد، این است که افتاء «نظری است که اجتهاد تو در آن دخالت دارد». در کتاب لغت این قسم از معنای افتاء با عبارت «یبیّن المبهم» آمده است و در کتابهای دیگر با عبارت «الإجابه فی أمرٍ مشکل» آمده است. این تعبیری که در اینجا آمده در فضای پرسش و پاسخ‌های دینی به کار می‌رفته است و در فضایی است که امری مبهم و مشکل بوده و نیاز به یک اعمال نظر و اجتهاد دارد.

پس با توجه به معنای دوم، افتاء به معنای بیان حق و واقع نمی‌باشد، بلکه اظهار نظر مجتهدانه را در یک امر شرعی و دینی که با ابهام و مشکلی روبروست، افتاء گویند.

لذا اگر این معنا را بپذیریم، بعید نیست که این معنا باشد و ظاهرش این است که افتاء و امثال اینها یک معنای خاص در فضای شرعی داشته است و در این معنای خاص اظهار نظر مجتهدانه و کارشناسی‌ای که نظر کارشناس در اینجا حل کننده مشکل است، مأخوذ در این معنا است. در کل اگر این نظر را پذیرفتیم، به آن تعبّد نزدیک می‌شود که حضرت بگوید: «شما برو و نظر مجتهدانه و کارشناسانه دینی خود را برای مردم اظهار کن» که به معنای ابداء رأی است و باید توجه داشت که افتاء فقط به معنای اجتهاد نیست؛ چرا که اجتهاد آن عملی است که شخص انجام می‌دهد و مربوط به خود است، اما افتاء غیر از اجتهاد و در واقع بعد از تفقّه است و می‌گوید آنچه که تفقّه کرده‌ای و نظر مجتهدانه‌ای که به دست آورده‌ای، اظهار کن ولو اینکه آن نظر کارشناسی نیز برای وصول الی الواقع است، ولی آن نظر اجتهادی و کارشناسی در این مفهوم، موضوعیتی دارد.

با در نظر گرفتن این معنا مفهوم روایت اینچنین می‌شود که امام به ابان ابن تغلب امر می‌کنند که «تو به عنوان یک مجتهد و به عنوان یک کارشناس در کلام و اخبار و احادیث ما رأیی به دست آوردی، پس برو و این رأی کارشناسانه را اظهار کن و مشکلات مردم را با این نظر اجتهادی رفع کن».

به شکلی در این مفهوم رفع تحیّر مردم در مقام عمل مد نظر است، البته نه رفع تحیّر به معنای اصل عملی، بلکه رفع تحیّر به معنای عامی که اصولاً در نظر اجتهادی است. مجتهد چه با دلیل اجتهادی و چه فقاهتی رأیی می‌دهد تا مردم تکلیفشان را بدانند. امام نیز می‌فرمایند که من این را می‌پسندم.

این مفهوم نیز مفهومِ رایجی بوده و مسأله جدید و فقط مربوط به شیعه نیست. اگر به کتب آداب تعلیم و تعلم مراجعه شود که از همان قرن‌های اول و دوم آمده و کتابهایی در این زمینه نوشته شده است که معمولاً در ضمن آداب استفتاء و افتاء هم آمده و وظایف مفتی و مستفتی نیز مطرح شده است، در همه آنها افتاء و استفتاء به همین معنای نظر کارشناسانه دینی است که یک سنت رایجی بین شیعه و سنّی بوده است که مورد توجه قرار گرفته و آداب آنها مطرح شده است.

در مجموع تفقّه به معنای نظر کارشناسانه و افتاء به معنای بیان نظر کارشناسانه است.

#### جواب مناقشه سوم

معنای دوم که احتمالاً اولی است، اگر در نظر گرفته شود جواب مناقشه سوم داده می‌شود. این همان مطلبی است که مرحوم اصفهانی در نهایه الدرایه در بحث اخبار و روایات به نوعی با مضمونی دیگر آورده‌اند و به نحوی ایشان همین بیان را دارند که «مقایسه نکنید مفهوم افتاء و ادله مشتمل بر افتاء را با ادله‌ای که می‌گوید حق بگویید و واقع را بیان کنید.»

از همین جواب معلوم می‌شود که چرا ما در بحث آیاتی«انظار» و «ذکر» از این دسته از آیات و روایات که بیانگر اظهار واقع و عدم کتمان واقع و ارشاد توسط انبیاء یا عموم بود، گذشتیم و بحث نکردیم. در واقع جواب همین است که این روایات همه بیانگر این است که حق را بگویید و واقع را کتمان نکنید و بیان حق و واقع مستلزم این نیست که تعبّداً اینها معتبر باشند؛ بلکه طرف باید علم پیدا کند و یا اینکه اگر علم هم پیدا نمی‌کند از راه دیگری حجّیت آن ثابت شده باشد و از خودِ این روایات حجّیت ثابت نمی‌شود؛ چرا که همانطور که گفته شد، متعلق اینها واقع است و این ظهوری نمی‌دهد به اینکه سخن این افراد را به عنوان مجتهد و مفتی و کارشناس بپذیریم. ولی در روایات افتاء، این ظهور وجود دارد و می‌تواند مورد استدلال قرار گیرد.

پس از جوابی که به این مناقشه داده شد، جواب استدلال به آیات گروه سه و چهار هم به دست می‌آید و روشن می‌شود.

بنابراین باید دقت کرد که چه مرز ظریفی در مفهوم، در اینجا تکلیف ما را مشخص می‌کند.

#### جمع بندی مناقشه و جواب

تمام آن مفاهیمی که در آنها گفته می‌شود: «اعلام کنید، اظهار کنید» به دو گروه تقسیم می‌شوند:

1. آنکه فقط اعلام حق و واقع است.

2. آنکه نظر کارشناسی و خبرویت کارشناسی در آن گنجاده شده است.

گروه اول از استدلال ما، بدور است؛ چرا که هر آیه و روایتی که بگوید «أظهر الحق»، «قل الحق»، «لا تکتم الحق» و... این دور از استدلال ما است. هر روایت و آیه‌ای که مفاهیمی مانند تفقّه داشته باشد، مثل أهل ذکر که در واقع کسی است که کارشناس در موضوع می‌باشد، با این بحث سازگار است و به خصوص مفاهیمی مانند افتاء و استفاء و امثال اینها به استدلال ما نزدیکتر است.

### مناقشه چهارم

البته ما این مناقشه را خیلی وارد نمی‌دانیم و آن این است که: کسی بگوید این روایات «قضایای شخصیّه» است و غالب این روایات درباره افراد معیّنی وارد شده است و مفتیان خاص مأمور به افتاء شده‌اند. مثلاً در آن روایتی که در کتاب نجاشی آمده است، ابان ابن تغلب که البته راوی بسیار بزرگ و مهمی بوده است، مأمور به این شده است که: «إجلس فی المسجد و أفتی النّاس» و یا در آن روایت معتبره معاذ ابن مسلم نحوی هم شخصی همچون معاذ که شخصیت جا افتاده و معتبری بوده و از ادبایی بوده است که استاد ادبای مهم عرب بوده است، مأمور به این مسأله شده است و یا حتّی در آن روایتی که در نهج البلاغه آمده، مخاطب در آن غُثم ابن عباس است که یکی از عمّال حضرت علی (ع) بوده است و به او امر شد که «إجلس العصرین و أفتی النّاس» در اینجا نیز شخص خاص و معتبری است. ما وقتی می‌توانیم به اینها استشهاد کنیم که القاء خصوصیت کنیم. چون این روایاتی که اشاره شد، تماماً خطاب به یک راوی معیّن است. به این آقا و آن آقا گفته‌اند بنشین و فتوا بده و حالا ما می‌خواهیم از این روایات قاعده عامه استخراج کنیم و بگوییم که هر مجتهدی «إجلس و أفتی النّاس». این باید قاعده عامه شود و الاّ خاصّه بودنش گره‌ای از کار باز نمی‌کند، پس وقتی کار تمام می‌شود که القاء خصوصیت کرده و بگوییم هر مجتهد واجد شرایطی مخاطب این خطاب است، در حالی که مناقشه اینگونه می‌گوید که چرا باید القاء خصوصیت کرد؟ شاید حضرت نکته خاصی را در آن افراد می‌دیدند و به این دلیل آنها را مخاطب قرار داده است.

این مناقشه چهارم است که بر فرض اینکه ملازمه درست باشد، باید به همان مورد اکتفا کرد و تسرّی این به سایر مجتهدین کافی نبوده و نمی‌توان یک قاعده کلی استخراج کرد که فتوای هر مجتهدی حجت است.

#### تقریر مناقشه

این مناقشه را به دو صورت می‌توان تقریر کرد:

1. تقریر اولی که در مناقشه چهارم وجود دارد این است که بگوییم این افراد به عنوان اشخاص خاص می‌باشند.

**جواب**

در جواب باید گفت که این افراد (ابان، زراره، معاذ ابن مسلم و...) اینها ارتباط خانوادگی با حضرت نداشته‌اند که حضرت بخواهند به آنها بگویند و حضرت اهل این مسائل نبوده که به خاطر مسائل شخصی بخواهند به آنها بگویند. اما اینکه ملاکات عرفانی و معنوی ویژه‌ای در کار باشد، بسیار بعید است؛ چرا که عرف به راحتی القاء خصوصیت می‌کند. به این گونه که می‌گوید این شخص از حیث اینکه با امام صادق (ع) سر و کار داشته و با روایات و اخبار انس داشته و آشنای به شریعت است به او گفته شده «إجلس فی المسجد و أفتی النّاس» و یا در جایی که حضرت می‌فرمایند «أُحبُّ» و روایات دیگری از این قبیل. بنابراین اینکه بگوییم عنایت خاصی در شخص بوده که ما نمی‌فهمیم، بعید است.

2. تقریر دومی که وجود دارد این است که ممکن است گفته شود: بله ما حکم را تسرّی می‌دهیم از این شخص به شخص دیگر، ولی این در فضای اجتهاد عصر معصومین است و کسانی که متصل به عصر امام بوده و حاضر و نزدیک به امام بوده و اخبار و احادیث را از امام گرفته‌اند و بین اجتهاد آنها و اجتهاد مجتهدانی که دوازده یا سیزده قرن از آن سرچشمه فاصله گرفته‌اند و اجتهادشان به شکل یک امر پیچیده نظری درآمده است، تفاوت است و نمی‌توان این دو را با هم مقایسه کرد.

به عبارت دیگر این تقریر می‌گوید که ما الغاء خصوصیت از اشخاص می‌کنیم، مثلاً ابان و زراره و معاذ و یونس ابن عبدالرحمن تفاوتی ندارند و همه یکی هستند؛ ولی تا جایی می‌توان این الغاء خصوصیت را تسری داد که این مجتهدین، متصل به امام بوده باشند. در واقع مجتهد آن زمان، کسی است که راوی است و حرف را از امام شنیده و نقل کرده و تکلیف افراد را مشخص می‌کند.

پس تسرّی فقط در این میدان و دایره محدود میسّر است، اما اگر بخواهیم بگوییم این فرمان امام، شامل دایره بسیار بزرگی می‌شود که مجتهدانشان علمای متأخر هستند و اجتهادشان فرآیند پیچیده نظری دارد، بعید است.

این تقریر دوم از اولی قوی‌تر است.

**جواب**

برای جواب تقریر دوم باید گفت:

**اولاً:** ما اجتهاد عصر امام را نباید ساده تلقّی کنیم و خطاب هم به هر راوی نیست، بلکه خطاب به روات مخصوص است و اشخاصی هستند که ورزیده در نقل و فهم اخبار بوده‌اند و الا ما بسیاری از روات را داریم که چیزی از اینها پرسیده شده و آنها نیز کلام امام را نقل قول کرده‌اند. این افراد مشمول این ادله نیستند و نسبت به اینها القاء خصوصیت هم نمی‌شود، بلکه القاء خصوصیت از مجتهد یعنی راوی صاحب رأی می‌شود.

**ثانیاً:** روات صاحب نظر هم در آن زمان کارشان ساده نبوده‌ان؛ چرا که این همه روایتی که در تعارض اخبار آمده که چگونه اخبار را معالجه کنید و یا اینکه «فهم حدیث ما مشکل است» این کار بسیار حساسی بوده که اینها انجام می‌دادند و شرایطی که ائمه بودند خودشان فرمودند: «علینا بإلقاء الاصول و علیکم بالتفریع»، و خودشان نیز فرمودند که «إن حدیثنا صعب المستصعب» و همچنین فرمودند که ما گاهی تقیه می‌کنیم و شما باید بشناسید، و فرمودند که در کلام ما عام و خاص وجود دارد. همچنین خودشان فرمودند که در کلام ما و در روایاتی که به شما می‌رسد، معارضاتی وجود دارد. این روایات را که ملاحظه کنید، می‌بینید که در خودِ روایات مسیر اجتهادی ترسیم شده است. لذا نباید اینگونه فکر کرد که امثال زراره و صفوان و یونس و کسانی از این قبیل اجتهادشان شبیه نقل خبر است. خیر! ورزیدگی داشتند و مسایل گوناگونی که در روایات بوده با مشکلات فهم آنها دست و پنجه نرم می‌کردند و همیشه هم به راحتی به امام دسترسی نداشتند و اگر هم دسترسی بوده قرار امام این نبوده که یک مطلبی را بخواهد در یک کلام بگوید و خلاصه کرده و برود. لذا حدائق را که ببینید ما قبول نداریم که اصول فقط همان اصول مأثور از ائمه است، ولی این را می‌پذیریم که در خودِ روایات قواعد اصولی وجود دارد و صاحب حدائق این قواعد اصولی مستنبط از روایات را در مقدمه حدائق آورده است.[[1]](#footnote-1) ایشان در مقدمه این کتاب به عنوان یک اخباری معتدل می‌فرماید که ما اصولی داریم که البته این قواعد اصولی ما در خودِ روایات وجود دارد.

البته هر چیزی امر مقول به تشکیک است، که هرچه بگذرد پیچیده تر و حساس تر می‌شود، ولی نه در آن حدی که گفته شود این با آن مغایر است. بلکه این در امتداد همان اجتهاد است؛ چرا که در آن زمان هم اجتهاد وجود داشته و آن هم حساس و پیچیده بوده، منتهی این پیچیدگی گاهی کم و گاهی بیشتر است، بنابراین بعید است که بگوییم این روایات فقط راوی را می‌گوید، خیر **اولاً:** این روایات راوی صاحب رأی را می‌گوید. **دوماً:** این صاحب رأی آن زمان هم مبتنی بر یک قوانین و قواعدی بوده و اجتهاد سامان یافته و جدی داشته است. **سوماً:** این فضا را باید مقایسه با فضای عامه بکنید، کما اینکه نکته‌ای که مرحوم محقق داماد متذکر شدند که بسیار درست است. در فضای عامه همین بوده که مجتهد بوده و نظر می‌دادند.

به این دلیل این مناقشه هم قابل جواب است.

1. حدائق، جلد 1، مقدمه [↑](#footnote-ref-1)